

میکردم از این است که ایان سید علی بن محمد
 امیر المؤمنین رضی الله عنه گفته است که با ابو جهم شیبیه شسته
 بودم تا گاه ابو جهم برخواست و آغاز خطبه کرد و گفت ای محسن
 و زین محمد خدا این شمار ایشان میدهد و شمار بسطامت
 و نادانی نسبت میکند و میگوید بدین شمار در روز آخرت
 خزان در آتش در روز بر روی آفتابند که هر کس که
 ویرانند آتش سوزن موی میدهم و حدیثی سیاه موی و هزار رقیبه
 نقره من برخواستم و کفم ای ابو اطمینان میگوید صحیح است گفت
 آری عاجل است نه اجل من گفته شود که بلاست و غری که من این کار را
 میکنم ابو جهم دست مرا گرفت و خانه تعبیه در آورد و بسیل را برین گواه
 گرفت و بسیل بزرگترین انعام ایشان بود در وقت که سفری با اهل
 باطنی با کتاجی برین سفر رفتند پیش وی ای ای اندر وادی متوزت
 میکردند و در او راه میگرفتند پس من بستمند تا جایی که درم در رسول را
 صلی الله علیه و سلم میطلبیدم تا گاه بجای رسیدم که گو ساله را
 میباشند تا بجای رسادم تا بگویم که چه میکنند تا رسیدم که در و آن

زمان آنکه بودند بنده بود و گواه و نه سفید بود و نه سیاه و
 در حقیقت آن می سوزی بود و موی سبز فرو کرد آشته بود و دستش کامل بود
 و هر که برین آید باک ندارد و نفس خود مباحترت حال کند و صحبت ای
 جان فدای استند و بر از فرزندان و مادر و پدر خود در دست دار
 و از زمین قطره برود آن آید و از غری مجری رحلت و مهاجرت کند
 وی برین بابت شوره که گناه بر و ناید و ما نصیب من ابراهیم که علیه السلام
 منزه رضی الله عنه گفته است که در کفم نیاید است کن در
 وی گفت از ابر بر میان بند و هر نبی معصوم بقوم خویش بود
 وی معصوم کافرانس باشد و بنده روی زمین بر آید بود چون
 نیاید تیم کند و نماز بگذارد و منزه رضی الله عنه گفته است که بعد از آن
 که در اسکندریه بگریخته که در آن دم و از سر اسفندی صفات محمد را
 صلی الله علیه و سلم سوال کردم و فتمه را با دیگر فتمه بعد از رحلت
 بدرینه نمک را برین رسول صلی الله علیه و سلم حکایت کردم رسول را
 صلی الله علیه و سلم حوسن و دوست میداشت که آنرا اصحاب وی
 نشویدند و روز آنرا در حضور جماعتی بعد از جماعتی حکایت

میکردم و از آن